بدون عنوان

شماره پرسش: ۵۰۲

تاریخ ارسال پرسش: ۰۶:۰۰:۰۰ ۱۳۸۸/۱۲/۲۳

متن پرسش

سلام علیکم لطفا به صحنه هایی که در ادامه تصویر شده است توجه نمایید ۱. روزی از کوچه ای که(شهید روزبه نیا) نام داشت می گذشتم در دل خود گفتم عجب فامیل زیبایی ای کاش فامیل من نیز روزبه نیا بود ۲. روزی دیگر در خیابان درحال قدم زدن بودم اعلامیه ترحیمی نظرم را جلب کرد که روی آن نوشته شده بود(آقای دکتر فلانی) در دل خود گفتم عجب کلاسی خوش به حال خانواده اش که می توانند به او افتخار کنند ای کاشمن هم دکتر بودم ۳. روزی دیگر انگشتر فیروزه ای بدست کرده بودم مدام روبه رو آینه دستم را روی سینه ام می گذاشتم تا جلوه گری و زیبایی آن را مشاهده کنم در ذهنم اینگونه گذشت که انگشتر بزرگ و زیبایی است و در جمع جلوه ی خیره کننده ای دارد ۴. روزی در اتاق تنهایی به نافله ظهر ایستاده بودم ناگهان شخصی داخل شد در دلم اینگونه گذشت که او مرا اهل صلاح و تقوا می داند این صحنه های و هزاران مثل این در طول روز بارها و بارها برای من اتفاق می افتد که حکایت از پیوند عمیق روحم با عدم ها دارد داستان نفس من داستان نفسی است که حب دنیا و نفاق تا اعماق آن نفوذ کرده و عجیب تر آنکه اطرافیان غافل از این ماجرا مرا اهل صلاح می دانند و التماس دعای موکد دارند من یک طلبه ام و ماههاست که به نماز شب و روزه روز و عمل به متسحبات و اجتناب از مکروهات تا حد توان و علم مواظبت می کنم اما گویی کارگر نمی افتد و همانگونه که ملاحظه می شود بهترین صفت برای من منافق است و من از این در هراسم. ناگفته نماند که در تمام صحنه های فوق بلافاصله حال ندامت و توبه دست می دهد و بازگشتی اگرچه لفظا حاصل می آید اما آیا نمی توان به دنبال حالی بود که چنین صحنه هایی اصلا حادث نشود؟

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیک السلام: با توجه به تقاضای حافظ از خداوند که می‌گوید: «روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر....خرمن سوخته‌گان را تو بگو باد ببر» هراندازه توحید حضرت حق بیشتر تجلی کند، توجه به خود ضعیف‌تر می‌شود و توجه به حق جای آن را می‌گیرد و راه توحید حضرت حق هم با انجام دستورات او و بی‌توجهی به امیال نفس امّاره گشوده می‌شود. نگران نباشید به مرور حلّ می‌شود. گفت: «تو آمد رفته، رفته....رفت من آهسته، آهسته». موفق باشید